

## شهادت‌نامه فتاح پوراحمد

فتاح پوراحمد در تابستان ۹۵ در جریان بازداشت‌های مرتبط با درگیری‌های پیشمرگه‌های حزب دمکرات و سپاه پاسداران دستگیر شد. او برای بیش از دو ماه در بازداشتگاه اطلاعات ارومیه و برای چند هفته در زندان اشنویه محبوس بود. دستگاه قضائی در رابطه با این حوادث برای تعداد زیادی از شهروندان کرد احکام سنگین حبس صادر کرد. آقای پوراحمد پس از آزادی ایران را ترک کرد. نسخه وب این شهادت‌نامه را از [این جا](#) بگیرید.

### مشخصات

اسم کامل: فتاح پوراحمد  
سال تولد: ۱۳۴۹  
محل تولد: اشنویه، آذربایجان غربی  
حزب: حزب دمکرات کردستان (حدک)  
گروه مصاحبه‌کننده: اطلس زندان‌های ایران، زیرمجموعه اتحاد برای ایران  
تاریخ مصاحبه: اردیبهشت ۱۳۹۷

## پیشینه

۱- من [فتاح پوراحمد](#) هستم. در اشنویه معلم زبان انگلیسی بودم. چند سال پیش به دلیل بیماری قلبی زودتر از موعد بازنشسته شدم.

۲- من هوادار حزب دمکرات کردستان (حدک) بودم. در سال ۹۲ به عضویت شاخه مخفی حزب در ایران درآمدم و پس از مدتی رهبر تشکیلات مخفی حزب در اشنویه شدم. فعالیت‌های من شامل ارسال اخبار شهرستان، گرفتن عکس، فیلم و ساختن مستندهای کوتاه، نوشتن مقاله و ارتباط اینترنتی می‌شد. من در داخل شهر هم فعالیت می‌کردم. یک شاخه تشکیلاتی درست کرده بودم و همراه با دیگر اعضا به بحث و هم‌فکری می‌پرداختیم. سعی می‌کردیم سیاست‌های حزب را برای مردم توضیح دهیم. گاهی هم اعلامیه‌های حزب را چاپ و پخش می‌کردیم.

۳- در سال ۹۵ سلسله‌درگیری‌هایی بین حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) و سپاه پاسداران رخ داد. در تاریخ ۲۶ خرداد ۹۵ سپاه به روستای قره‌سقل حمله کرد. تعدادی از پیشمرگه‌ها و نیز تعدادی از مامورین سپاه در این درگیری کشته شدند. پس از این واقعه، نیروهای امنیتی ده‌ها تن از شهروندان کرد را در شهرهای مختلف دستگیر کردند. دو سه روز بعد درگیری من برای تهیه گزارش به قره‌سقل رفتم. سپاه با سلاح سنگین حمله کرده بود و خانه‌های روستا تخریب شده بودند. عکس و فیلم گرفتم و برای حزب دمکرات کردستان فرستادم. من مسائل امنیتی را کاملاً رعایت می‌کردم. نمی‌دانم که به خاطر تهیه این گزارش شناسایی شدم یا از طریق دیگری به من دست پیدا کردند. حدس خودم این است که هنگام تهیه این گزارش ردم را زدند.

## دستگیری

۴- در تاریخ ۱۳ تیر ۹۵ در اشنویه در راه منزل بودم که چند اتومبیل محاصره‌ام کردند. من را به [اطلاعات اشنویه](#) بردند. دو در آن جا برای حدود یک ربع ساعت مورد ضرب و شتم قرار دادند تا بپذیرم که عضو حزب دمکرات هستم. آن‌ها حتی نام مستعار من را نیز می‌دانستند. بعد من را در اتاقی رها کردند و چند فرم آوردند که مشخصاتم را بنویسم. شب شام دادند و من را سوار یک ون کردند. در این اتومبیل من سه نفر دیگر از هم‌پرونده‌ای‌هایم را نیز دیدم. ما را به [بازداشتگاه اطلاعات ارومیه](#) بردند. نفر چهارم را نیز با یک اتومبیل دیگر منتقل کردند. در این پرونده علاوه بر من، جمال محمودی، لقمان عزیز، سلیم مولودی و لقمان امینی را نیز گرفته بودند.

## بازداشتگاه اطلاعات ارومیه

۵- ما به بازداشتگاه اطلاعات ارومیه منتقل شدیم. بعد از آزادی از اطرافیان شنیدم که این بازداشتگاه نزدیک بیمارستان طالقانی ارومیه است. شب اول من را به یک سلول کوچک فرستادند که در آن جا یک قاتل خطرناک زندانی بود. خیلی آدم خشنی بود، غذای من را می‌گرفت، بی‌ادبی می‌کرد، فحاشی می‌کرد.

شب‌ها از نگرانی نمی‌خوابیدم. پیراهنش را بالا می‌زد و زخم‌هایش را نشان می‌داد. تمام بدنش پر از رد چاقو بود. هر چه می‌گفتم که من را از این سلول درآورید، من فرهنگی هستم، معلمی کرده‌ام، نمی‌توانم با او هم‌سلول باشم، قبول نمی‌کردند. بعد حدود ۱۵ روز من را به سلول دیگری منتقل کردند. در این میان حدود دو هفته در انفرادی بودم. غیر از دوره انفرادی، در بازداشتگاه اطلاعات با زندانیان متهم به قتل و عضویت در داعش و القاعده و به طور کلی تندروهای مذهبی سنی هم‌سلول شدم.

۶- فکر می‌کنم ۱۵ بار بازجویی شدم که اکثر آن‌ها همراه با خشونت‌های فیزیکی و کلامی بود. می‌گفتم که من عضو حزب دمکرات کردستان هستم و ربطی به حزب دمکرات کردستان ایران ندارم، اما فایده‌ای نداشت. می‌گفتند هر دو حزب دمکرات برای ما یکسان هستند، هر دو گروه دشمن نظامید و با هم همکاری می‌کنید.

۷- من در آن زمان هم بیمار بودم. عینکم را گرفته بودند. مشکل قلبی داشتم و مرتب دارو مصرف می‌کردم. از بازجوها خواستم که اجازه بدهند خانواده‌ام داروهایم را برایم بیاورند، اما آن‌ها قبول نمی‌کردند. حتی گفتم که به هزینه خودم برایم دارو بگیریید یا من را پیش متخصص ببرید، اما باز هم نمی‌پذیرفتند. من را پیش پزشک بازداشتگاه بردند و او هم به من چند قرص مسکن داد. دندانم هم درد می‌کرد؛ نمی‌دانم به خاطر مشت‌هایی بود که زده بودند یا مشکل دیگری داشت. برای حدود دو هفته دندان درد داشتم، اما فقط دو سه بار بی‌حسی دادند. کلیه‌ام هم درد گرفته بود. یکی از کلیه‌هایم هنوز هم مشکل دارد. به خاطر لگدهایی که خورده بودم دچار مشکل شده بود. شب‌ها که از درد ناله می‌کردم، تهدیدم می‌کردند که اگر ساکت نشوم من را به زیرزمین خواهند برد.

۹- هر چند روز یک بار من را به هواخوری می‌بردند. استفاده از هواخوری مشروط بر این بود که اعتراف کنم. بعضی روزها فقط یک تخم مرغ آب‌پز می‌دادند و می‌گفتند تا فردا باید با همین بسازی. من تخم مرغ را ذره ذره می‌خوردم. فردایش هم ممکن بود باز فقط یک تخم مرغ بدهند یا کمی سوپ بیاورند. اگر هم جیره غذا را کامل می‌دادند، باز هم مشکل داشتم. به خاطر قلبم نمی‌توانستم آن غذای چرب را بخورم. وقتی اعتراض می‌کردم می‌گفتند این جا هتل نیست.

۹- بعد از گذشت یک ماه از بازداشت، اجازه دادند که برای چند دقیقه با خانواده‌ام ملاقات کنم. حدود ۲۰ روز بعد از این ملاقات، باز هم اجازه یک دیدار چند دقیقه‌ای دادند. هیچ وقت نگذاشتند به خانواده‌ام تلفن کنم. در این مرحله اجازه داشتن وکیل هم نداشتیم.

۱۰- وقتی من را برای بازجویی می‌بردند، در طول راه کتکم می‌زدند. وقتی هم که رو به دیوار، روی صندلی برای بازجویی می‌نشستم، باز هم کتک می‌خوردم. از پشت سر سیلی می‌زدند یا با مشت روی سرم می‌کوبیدند. روی زمین هم که می‌افتادم لگد می‌زدند. گاهی وقت‌ها هم دو نفر یا سه نفر هم‌زمان من را بازجویی می‌کردند.

۱۱- مرتب تهدیدم می‌کردند که خانواده‌ام را نیز بازداشت می‌کنند. می‌گفتند دخترت، همسرت و پدرت را گرفته‌ایم و اگر اعتراف نکنی شکنجه‌شان می‌کنیم. ناسزا می‌گفتند.

## زندان اشنویه

رابطه	نام الفبا	واحد الفبا	تعداد یا مقدار	تعداد یا مقدار به حروف
۱	ز	۱	۱	۱
۲	ز	۱	۱	۱
۳	ز	۱	۱	۱

۱۲- در تاریخ ۱۸ شهریور ۹۵ ما را سوار یک ون کردند و به سوی اشنویه حرکت کردیم. در آن ون غیر از ما پنج نفر، چهار تن دیگر هم بودند؛ فاروق پایمرد، شهاب حسینی، خلیل شاهی و یک نفر دیگر. ما را به کف ون زنجیر کردند. هر ۹ نفر را در رابطه با درگیری پیشمرگه‌های دمکرات و سپاه گرفته بودند.

۱۳- وقتی وارد **زندان اشنویه** شدیم، یک برگه قرمز به من دادند و وسایل مان را تحویل گرفتند. این زندان بسیار کوچک است؛ دو اتاق دارد که با یک راهرو از هم جدا می‌شوند. در هر اتاق بین ۳۰ تا ۴۰ نفر زندانی بودند. در کل حدود ۷۰ نفر در این زندان محبوس هستند. درصد بالایی از زندانی‌ها اعتیاد داشتند. دیوارهای این زندان بلند

است و سقف هم نرده دارد. یک مغازه کوچک هم آن‌جاست که قیمت‌هایش چند برابر بیرون است. یک کارت بانکی برای خریدهای داخل زندان به ما دادند که خانواده‌هایمان شارژش کنند.

## آزادی

۱۴- در تاریخ ۱۰ مهر هر کدام از ما پنج نفر را با وثیقه‌های ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد کردند. اول بیش‌تر وثیقه می‌خواستند، اما ما نداشتیم و کم‌کم مبلغ را کاهش دادند. آن چهار نفر دیگر هم در هفته‌های بعد آزاد شدند.

۱۵- به ما گفته بودند که بعد از آزادی حق ندارید جز از خوبی‌های وزارت اطلاعات بگویید. اگر به کسی حرفی از مشکلات بزنید دوباره دستگیر خواهید شد. اما همه‌مان می‌دانستیم که وضعیت مان کم و بیش مشابه بوده است. اتفاقاتی که برای من افتاد، برای بقیه زندانی‌ها هم افتاده بود. حتی یکی از بچه‌ها به طور غیرمستقیم به من گفت که او را از سقف آویزان کرده بودند.

## دادگاه اشنویه

۱۶- من چند هفته بعد در آبان ۹۵ از ایران خارج شدم. دادگاه ما به اتهامات عضویت در حزب دمکرات کردستان، اجتماع و تبانی برای اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام در زمستان همان سال برگزار شد. من به «توهین» به علی خامنه‌ای نیز متهم شده بودم. اتهام‌های دیگری نیز علیه دیگران وجود داشت. قاضی **مهدی رضایی** در شعبه ۱۰۱ **دادگاه کیفری دو اشنویه** من را به ۱۷ سال و شش ماه حبس محکوم کرد. با اعمال ماده ۱۳۴ هفت سال از این حکم قابلیت اجرا داشت. **جمال محمودی** به ۱۵ سال (ماده ۱۳۴: پنج سال)، **لقمان عزیزی** به ۱۳ سال (ماده ۱۳۴: پنج سال)، **سلیم مولودی** به ۱۰ سال (ماده ۱۳۴: پنج سال) و **لقمان امینی** به ۱۵ سال (ماده ۱۳۴: پنج سال) حبس محکوم شدند.

یکی از اعضای تیم نفوذی را از صحنه درگیری فراری داده و از کشور خارج نموده است و اعتراف صریح متهم ردیف سوم به شرح برگ های ۱۹۷ الی ۱۱۰ و ۱۵۸ پرونده که ارتکاب همه بزه های انتسابی را پذیرفته و به جزئیات و ابعاد فعالیت گسترده خویش از زمان عضویت در حزب تا حین دستگیری از قبیل تهیه دهها مقاله در راستای اهداف گروهک و انتشار آنها در کانالهای مربوط به آن، ارسال صدها فقره نشر در زمینه های مختلف، تشکیل هسته داخلی، بخش اعلامیه های حزب در اشنویه، تهیه چند مورد کاریکاتور اهانت آمیز از مقام معظم

بخشی از دادنامه دادگاه اشنویه

## دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان غربی

۱۷- پرونده ما برای تجدید نظر به شعبه ۱۰ [دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان غربی](#) رفت. رئیس این شعبه [علیار خلیل زاده](#) نام داشت. مستشاران او [محمدحسین رضایی](#) و [علی رضا آقازاده](#) بودند. آن ها حکم دادگاه بدوی را تایید کردند. تنها اتهام اجتماع و تبانی برای اقدام علیه امنیت ملی را حذف کردند، چرا که طبق دادنامه، نسبت به عضویت در حزب دمکرات «جرم مستقل» نبود.

۱۸- از میان افرادی که در این پرونده یا پرونده های مشابه در رابطه با درگیری پیشمرگه های دمکرات با سپاه به حبس محکوم شده بودند، چند نفر از کشور خارج شدند، چند نفر در داخل ایران فراری هستند و چند نفر هم خود را به زندان معرفی کرده اند.

## زندگی در خارج ایران

۱۹- زمانی که ایران بودم، هر لحظه امکان داشت که مجدداً بازداشت شوم. چنان که گفتم در آبان ۹۵ ایران را ترک کردم. شبانه و به شکلی که توضیحش در این جا ممکن نیست، از ایران خارج شدم. با کمک یکی از نیروهای حزب دمکرات به یک شهر مرزی عراق رفتم و فردای آن روز همو مرا را به قلعه دمکرات رساند. در آن جا برای ۸۵ روز به در انتشارات حزب فعالیت کردم؛ مقاله می نوشتم و ترجمه می کردم. اما افزایش فشار نیروهای امنیتی به خانواده ام و نگرانی از سرنوشت آن ها، باعث شد که حزب را ترک کنم و به ترکیه بیایم. این جا خودم را به سازمان ملل معرفی کردم. پس از چند ماه خانواده ام به من ملحق شدند. الان بیش از دو سال است که در شهر وان ترکیه هستم. با این که در دفتر سازمان ملل در آنکارا پیش مصاحبه و مصاحبه اصلی را انجام داده ام، اما پرونده ام به اداره مهاجرت ترکیه ارجاع داده شده است. الان منتظرم که آن ها هم از من مصاحبه بگیرند. وضعیتم به عنوان پناهجو بسیار سخت است. بیمارم و هزینه های درمان بر دوشم سنگینی می کند. از طرفی به خاطر سن و سال و وضعیت جسمانی ام، کسی به من کار نمی دهد. شغل من هم که معلمی بوده و این جا امکان تدریس ندارم. پارسال تلفن هایی از طرف عوال حکومت به من می شد و همین نگرانی من را از بابت زندگی در یک شهر مرزی در نزدیکی ایران افزایش داده، اما به من اجازه نمی دهند، شهر را ترک کنم. امیدوارم که زودتر بتوانم با مساعدت سازمان ملل و اداره مهاجرت ترکیه به کشور دیگری بروم.